

اوضاع تاریخی - سیاسی - اجتماعی قرن هشتم و تأثیر آن بر شعر حافظ

زرین واردی

قرن هشتم بدون تردید از پرتنش‌ترین ادوار تاریخ ایران است. فراز و نشیب‌های این مقطع زمانی، بیشتر زمینه‌های فرهنگی به خصوص شعر را تحت تأثیر قرار داد و بالطبع برجسته‌ترین چهره ادبی قرن یعنی حافظ نیز نمی‌توانست از این قاعده مستثنی بماند. تأثیرات حاصل از اوضاع را در شعر حافظ، می‌توان از جنبه‌های گوناگون و متعددی مورد بررسی قرار داد، اما آن چه که ما در این مقال بنا داریم به آن بپردازیم بررسی این تأثیرات در سه محور موسیقی بیرونی، آرایه‌های ادبی (ایهام) و موضوعات شعر است. به عنوان مقدمه و زمینه بحث، ابتدا اشاره‌ای به اوضاع قرن هشتم و تأثیر آن در وضعیت زبان و ادب پارسی آن عهد خواهیم کرد و سپس به جنبه‌هایی از این تأثیر در شعر حافظ خواهیم پرداخت.

اوضاع سیاسی - تاریخی ایران در قرن هشتم

در قرن هشتم حکومت ایلخانان که در واقع ادامه حکومت مغول و تاتار است در ایران ادامه دارد. سلاطین این قرن ابتدا سلطان محمد خدابنده اولجاتیو (حک. ۷۱۶ - ۷۰۲ ه.ق) و پس از آن

ابوسعید بهادرخان (۷۳۶ - ۷۱۶ ه.ق) بودند.^۱

ابوسعید در سال ۷۳۶ ه.ق. درگذشت و پس از او به خاطر قدرت‌طلبی‌های سردارانش تجزیه ممالک ایلخانی آغاز شد و در واقع به دنبال همین آشوب‌ها و جنگ‌ها بود که حکومت‌های معروف آل جلائر، امرای چوپانی، آل مظفر و آل اینجو پدید آمدند. سلسله‌های دیگری هم که مقارن حمله مغول یا در دوره حکومت ایلخانان پدید آمده و با قبول ایلی باقی مانده بودند مانند: سلغریان، ملوک شبانکاره فارس، اتابکان یزد و آل کرت، یا در دوره ایلخانان منقرض شدند و یا با نیم رمقی به حیات خود ادامه دادند.

از جمله سلسله‌هایی که در قرن هشتم تا حدودی باقی مانده بود «ملوک شبانکاره» بود که در این قرن چند تن از امرای کم اهمیت آن به نحوی این سلسله را حفظ کردند تا این که در سال ۷۵۶ ه.ق، امیر مبارزالدین محمد به آن خاک لشکر کشید و آن سلسله را منقرض کرد.^۲

حکومت «آل کرت» نیز در قرن هشتم با سلطنت ملک فخرالدین (۷۰۶ - ۷۰۵ ه.ق)، ملک غیاث‌الدین (۷۲۹ - ۷۰۷ ه.ق) و پسرانش ملک شمس‌الدین محمد (۷۳۰ - ۷۲۹ ه.ق)، ملک حافظ (۷۳۲ - ۷۳۰ ه.ق) و ملک معزالدین حسین (۷۷۱ - ۷۳۲ ه.ق) و پسرش ملک غیاث‌الدین (۷۸۳ - ۷۷۱ ه.ق) ادامه یافت، تا این که این پادشاه اخیر دچار حمله تیمور بر هرات و تسخیر آن شهر به دست او در سال ۷۸۳ ه.ق شد و بدین ترتیب سلسله شاهان آل کرت منقرض شد.^۳

از خاندان‌هایی که پس از مرگ سلطان ابوسعید بهادرخان در ایران داعیه استقلال یافتند، اولاد امیر شرف‌الدین محمود شاه اینجو هستند که به «آل اینجو» معروف شدند.

به وجود آمدن این خاندان بدین گونه بود که امیر پیر حسین چوپانی یکی از ملازمان خود را به نام شرف‌الدین محمود به وزارت فارس و کرمان و یزد فرستاد و او به زودی ممالک جنوب ایران از جمله اصفهان را تحت اداره خود درآورد و به نام «امیر شرف‌الدین محمود شاه اینجو» معروف شد و مال و ثروت فراوانی به دست آورد. محمود شاه و پسرانش جلال‌الدین و مسعود شاه و غیاث‌الدین کیخسرو و جمال‌الدین ابواسحاق از این خاندان به حکومت رسیدند و معروف به خاندان اینجو شدند.

اما نحوه انقراض این خاندان بدین شکل بود که ابواسحاق یعنی آخرین حکمران این خاندان، در حین لشکرکشی به کرمان به قصد تسخیر آن شهر، گرفتار امیر مبارزالدین محمد بن مظفر شد و به

شیراز برگشت. از این پس بین ابواسحاق و امیر مبارزالدین و پسرش شاه مظفر مدتی جنگ و خصومت وجود داشت تا این که در سال ۷۵۴ هـ.ق امیر مبارزالدین به همراهی پسر خود شاه شجاع به فارس لشکر کشید و شیراز را پس از چندی تسخیر کرد. شاه شیخ ابواسحاق از شیراز گریخت و مدتی به اصفهان پناهنده شد و در جستجوی نیرو به لرستان رفت و در سال ۷۵۷ هـ.ق به اصفهان برگشت و در آن جا محاصره شد. اصفهان بعد از مدتی محاصره تسلیم شده، ابواسحاق دستگیر و در سال ۷۵۸ هـ.ق در شیراز کشته شد و حکومت آل اینجو به پایان رسید.^۴

شیخ ابواسحاق مردی شعر دوست و شاعر و مصاحب فاضلان و دانشمندان بود و به همین سبب شاعران بزرگی مانند حافظ و عبید زاکانی در دربار او گرد آمده بودند.

خاندان دیگری که در جریان‌های تاریخی - سیاسی قرن هشتم لازم است از آن یاد شود، «آل مظفر» است که آنها را به سبب انتساب به امیر شرف‌الدین مظفر به این نام خوانده‌اند.

امیر مظفر در دربار ایلخانان صاحب احترام بود و پس از درگذشت او، پسرش امیر مبارزالدین نیز مانند پدر، منظور نظر اولجایتو و سلطان ابو سعید بهادر خان بود.

امیر مبارزالدین پس از تلاش‌های فراوان در سال ۷۱۸ هـ.ق به حکومت یزد رسید و به زودی سیستان و فارس و کرمان و عراق را در تصرف آورده، به فکر تسخیر آذربایجان افتاد.

وی در سال ۷۵۹ در حالی که عراق و آذربایجان را فتح کرده بود، به شیراز برگشت، اما به سبب خشنونت، دچار توطئه پسرانش شد. سرانجام در سال ۷۶۵ پس از آن که او را کور کردند، درگذشت.^۵

او مردی شجاع و متعصب نسبت به اجرای احکام شرع بود و به همین دلیل حافظ در اشعارش از او به «محتسب» یاد کرده است.

پس از امیر مبارزالدین پسرش شاه شجاع به سلطنت رسید و علی‌رغم توطئه‌های اطرافیان خود توانست از سال ۷۶۰ هـ.ق. تا سال ۷۶۸ هـ.ق سلطنت کند، اما در سال ۷۵۹ هـ.ق این خاندان نیز بر اثر یورش‌های تیمور منقرض شد.

از خاندان‌های معروف دیگر در قرن هشتم «آل جلایر» یا «ایلکانیان» هستند.

این خاندان از سال ۸۱۴-۸۲۶ هـ.ق بر عراق و ارمنستان و مدتی نیز آذربایجان حکومت کردند. پایتخت آنها بغداد و مؤسس سلسله، شیخ حسن بزرگ از رؤسای طایفه جلایر بود که تا سال ۷۵۷

سلطنت کرد. بعد از او پنج تن از این خاندان حکومت کردند که به ترتیب عبارت بودند از: شیخ اویس، حسین، بایزید، سلطان احمد و شاه ولد.

این خاندان نیز در سال ۸۲۷ به وسیله تیمور از بین رفت.^۶

اهمیت ایلکانیان در تاریخ بیشتر به سبب علاقه آنان به شعر و ادب و تشویق شعر است و شعری هم چون سلمان ساوجی، حافظ و عبید زاکانی با این خاندان ارتباط داشته‌اند.

غیر از خاندان‌هایی که از آنها نام بردیم، در قرن هشتم حاکمان دیگری هم چون امرای چوپانی (چوپانیان)، طغاتیوریان، سربداران و ملوک مازندران، چند گاهی بر قسمت‌هایی از ایران فرمانروایی داشته‌اند که به سبب کمی اهمیت نقش آنها در مسایل تاریخی - سیاسی و هم چنین عدم تأثیر آنها بر سیر تحولات ادبی، از پرداختن به آنها صرف نظر کرده و علاقه‌مندان را به کتب تاریخی به خصوص کتاب تاریخ عصر حافظ تألیف شادروان قاسم غنی و کتاب تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا و کتاب تاریخ مغول تألیف عباس اقبال آشتیانی ارجاع می‌دهیم.

اما مهم‌ترین نکته تاریخی قرن هشتم حملات و تاخت و تازهای تیمور است. تیمور در ابتدا رییس یکی از قبایل مغول در ماوراءالنهر بود، اما در زمان کوتاهی توانست بخشی از ماوراءالنهر و سپس تمامی آن را تسخیر کند. وی از سال ۷۸۲ هـ.ق. لشکرکشی‌های خود را به ایران که هنوز به سبب آزارهای مغول نتوانسته بود توان سابق خود را به دست آورد، آغاز کرد و در عرض هفت سال خراسان، کرگان، مازندران، سیستان، افغانستان، فارس، آذربایجان، کردستان و هم چنین شمال عراق و بغداد را مسخر کرد و در سال ۸۰۴ هـ.ق. به سمت آسیای صغیر حرکت کرده و ترکان عثمانی را منهزم ساخت. پس از آن شام را تصرف کرده، به قصد سر و سامان دادن به امور ممالک تحت تصرف، به مقر خود در سمرقند بازگشت.^۷

وی در سال ۸۰۷ هـ.ق در حالی که آماده فتح چین بود، درگذشت. تیمور مردی قدرتمند ولی در عین حال سفاک و خونریز بود، داستان شقاوت‌های او از جمله کله مناره ساختنش معروف است، اما با همه این ظلم‌ها باز حملات و غارت‌های او به پای حملات مغول و تاتار و چنگیز نمی‌رسد و این امر ناشی از دو علت است یکی مسلمان بودن او و دیگر آشنایی نسبی‌اش با تمدن و مسایل شهرنشینی.

اما در عین حال حملات تیمور نیز باعث از هم گسیختگی مجدد ایران شد به خصوص که او

عادت داشت که پس از فتح هر شهر، علما و دانشمندان و صنعتگران آن جا را با خود به سمرقند می‌برد با این هدف که بتواند در آن جا یک امپراطوری عظیم برپا کند و همین امر موجب شده بود که شهرها و نواحی مختلف ایران تقریباً از افراد مفید و مؤثر خالی شود که این امر طبیعتاً خلل‌های فرهنگی زیادی در این مناطق ایجاد می‌کرد.

پس از فتح ایران، تیمور آن را به دو قسمت تقسیم کرد و به دو پسرش واگذار نمود؛ به این ترتیب که خراسان، گرگان، مازندران و سیستان نصیب شاهرخ شد و او در هرات استقرار یافته بود و مغرب ایران، آذربایجان و ارمنستان تحت فرمانروایی میرزا میرانشاه درآمد، اما پس از مرگ تیمور سرزمین‌های متصرفه او نیز به زودی دچار آشوب‌ها و در نتیجه از هم گسیختگی شد.^۸

اوضاع اجتماعی ایران در قرن هشتم

در ابتدای قرن هشتم به خصوص در زمان غازان خان به سبب یاسایی که او تنظیم کرده بود، تا حدودی مردم جامعه از آرامش نسبی برخوردار بودند، اما این آرامش نسبی طولی نکشید و پس از مرگ ابوسعید بهادرخان و شورش سرداران او مجدداً اوضاع ایران آشفته شد.

در همین ایام قحط و وبا مناطقی از ایران به خصوص فارس را فرا گرفت، اما عمال ایلخانی علی‌رغم مشکلات موجود هم چنان با زور و اجبار به اخذ مالیات از مردم فقیر و بلا رسیده مشغول بودند.

وصاف‌الحضرة در تاریخ خود این گونه از این وضع یاد می‌کند:

«تمامت طوایف از اشراف تا سفاسف در مضایق عذاب و حدایق عقاب افتادند و در تمامت ولایات سایر رعایا از تکثیر صاحب بلوک و خطاب تسعیر زاید و کساد غله در معرض انواع محنت و بلا بودند و ایلچیان که از دیوان اعلی جهت هرگونه مصالح و اسماع احکام به اعمال می‌رفتند، اخراجات و علوفات و توقعات ایشان از خاصه رعایا واقع می‌شد... و به انواع راه‌ها مردم را آزار می‌دادند و جیب آنان را می‌بردند. احوال رعایا بر این وجه بود، اما ارباب بلوک را انواع انکسار و انزجار از همه جهات روی نمود... و کار ایشان چون حمی مطبقة و فالج مشکل مرضی نامرجو البرء بود».^۹

و درباره مشکلاتی که در سال بعد از قحط و وبا برای آنها پیش آمده بود، می‌گوید:

«با آن که قیمت غلات به سبب فراوانی باران و پراکندگی جمعیت و جلاء وطن ارزان شده بود، باز محصلان دیوان اعلی مالیات به میزان قیمت سال قبل یعنی سال قحط مطالبه می‌کردند و آن را به

زور چوب و قتل و آزار اضافه می‌کردند».^{۱۰}

آشفته‌گی اوضاع سبب شد که افراد متمدن و فاضلی که در برابر این فشارها مقاومت می‌کردند از بین بروند و تنها طبقات منحطی از جامعه که نسبت به آبادانی کشور بی‌تفاوت بودند و یا توان بازسازی آن را نداشتند، باقی بمانند.

مشکل دیگری که در این قرن بروز کرد، این بود که با به قدرت رسیدن سرداران تازه به دوران رسیده، طبقات حاکمه با سابقه کم‌کم از میان می‌رفتند و از آن‌جا که این افراد جدید در زمامداری تبخّر زیادی نداشتند، روز به روز زمینه‌های نظام گسیختگی بیشتر فراهم می‌شد.

هم چنین در این عهد، تلاش برای به قدرت رسیدن سبب پیدایش دروغ، بی‌اعتمادی، تزویر، تهمت و سخن‌چینی در دربارها شده بود و کمتر وزیر یا امیری در این دوره وجود داشت که با مرگ طبیعی بمیرد، چون معمولاً رقیبان سعی می‌کردند که طرف مقابل خود را با هر وسیله ممکن از صحنه خارج کنند تا خود به قدرت برسند.

از مشکلات مهم دیگر این دوره نفوذ آداب و اعتقادات مغولان هم چون اعتقاد به ارواح و جادو، خرافات، پیشگویی^{۱۱} و نظایر این‌ها در میان مردم ایران بود و علاوه بر این، خط و تقویم مغولان نیز در ایران رایج شده بود، به گونه‌ای که تقویم آنها که مبتنی بر تصوّر دوری در سنین و نامگذاری آن به نام حیوانات است، هنوز هم در ایران رواج دارد.

بیشترین آثار سویی که این مسایل از خود به جا گذارد «انحطاط فکری و عقلی» بود، زیرا با وجود مشکلاتی که از آنها سخن گفتیم و علاوه بر آن، تاخت و تازهای مکرر و تصرف شهرها و به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و از بین بردن خوانندگان آنها و علما، دیگر فرصتی برای شکوفایی عقل و علوم عقلی باقی نمی‌ماند.

علاوه بر این، گذشته ملتی که دایم با تاخت و تازها و کشتارها مواجه باشد و کشور خود را هر روز در دست بیگانه‌ای دیگر ببیند، نسبت به مسایل نژادی و ملی خود بی‌تفاوت شده و آن را با دیده تحقیر می‌نگرد. متأسفانه این پدیده‌ای بود که در قرن هشتم تا حدود بسیار زیادی گریبانگیر ملت ایران شده بود.

به هر حال همان‌طور که اشاره شد در قرن هشتم علوم رو به انحطاط و فساد اخلاقی فردی و اجتماعی رو به تزاید بود و مردم، تحت اعمال فشارها و کسب مالیات‌های سنگین پایمال و نابود

می‌شدند.

اما تصوف در قرن هشتم نیز مانند دو قرن قبل وجود داشت و اوضاع خاص جامعه و افزایش اعتقادات مذهبی مردم به رواج و رونق آن می‌افزود.

نکته قابل توجهی که در تصوف قرن هشتم حادث شد، علمی شدن آن بود؛ بدین معنی که تصوف که در قرون قبل تنها در محدوده وجد و حال و عمل و توأم با سادگی بود، در این قرن به شیوه توجیه و تعلیل که قبلاً مبانی آن به وسیله عرفایی هم چون عین‌القضاة پایه‌گذاری شده بود، متمایل گردید و شیوه نظری یافت و به شکل علمی قابل تعلیم یعنی عرفان که می‌توان آن را تصوف توجیهی و فلسفی خواند، درآمد.^{۱۲}

این امر به ورود بیشتر تصوف و عرفان در شعر یاری کرد؛ چرا که از طریق این علم تعدادی اصطلاحات و ترکیبات علمی - عرفانی به وجود آمد که حتی شاعران غیر خانقاهی نیز توانستند از آنها در شعر خود استفاده کرده، با کمک آنها مضامین جدیدی در شعر خلق کنند. به هر حال تصوف در قرن هشتم نیز هم چنان پابرجا بود و توانست به خصوص در شعر این دوره تأثیر نافذی از خود بر جای گذارد.

تأثیر اوضاع اجتماعی بر شعر قرن هشتم

همان طور که اشاره شد، قرن هشتم عصر پریشانی‌ها و نابسامانی‌هاست و طبیعی است که شاعران این قرن نمی‌توانستند نسبت به این اوضاع بی‌تفاوت باشند و به همین جهت نیز پاره‌ای از اشعار خود را به بازتاب و بیان این وقایع اختصاص داده‌اند.

از جمله شاعران این قرن که وضعیت اجتماعی زمان در اشعارش به خوبی هویداست، خواجهی کرمانی است. او قصاید و قطعاتی دارد که یا از راه طنز و مطایبه و یا از طریق جد، به انتقاد از روزگار خویش پرداخته است. از جمله او قطعه‌ای دارد با مطلع:

روزی وفات یافت امیری در اصفهان ز آنها که در عراق به شاهی رسیده‌اند^{۱۳}

که در آن در قالب طنز با به تصویر کشیدن جنازه امیر بر دوش تونیان به استهزای امرا و بی‌ثباتی قدرت‌ها در عصر خود پرداخته و با تشبیه جنازه به نجاست، از پستی قدرت‌های حاکم که هرکدام تنها چند صباحی قدرت را در دست می‌گیرند، سخن می‌گوید.

هم چنین قطعه‌ای دارد با مطلع:

دمی به صحبت پیری رسیده بودم دوش که بود منشی دیوان چرخ را استاد^{۱۴}
 که در آن از فساد رایج در طبقات حاکم سخن می‌گوید.
 حافظ نیز در غزلیات خود هرگاه که فرصتی دست دهد آن را غنیمت شمرده و اشاره‌ای به
 بی‌سر و سامانی اوضاع دارد. از جمله در غزلی با مطلع:

دو یار زیرک و از باده کهن دومی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی^{۱۵}
 به هجوم آشوب‌ها و فتنه‌ها اشاره کرده و می‌گوید:

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
 ببین در آینه جام نقش‌بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب ز منی
 از این سموم که برطرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی^{۱۶}
 همین‌طور در غزل دیگری با مطلع:

بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سرآید^{۱۷}
 از فساد موجود در دستگاه حاکم به ظلمت شب یلدا تعبیر کرده و از انتظار کشیدن برای رسیدن
 به بهبود دوباره اوضاع سخن می‌گوید:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جوی بو که برآید...
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل به برآید^{۱۸}
 شاعر دیگر این عصر یعنی اوحدهای نین در قصیده‌ای به مطلع:

مهل ای خواجه کاین زیون گیران شهر واژون کنند و ده ویران^{۱۹}
 از بدبختی‌های مردم و شیوع مواد مخدر در میان آنها و کسانی که در لباس فقاقت و تصوف راه
 بدکاری در پیش گرفته‌اند، سخن می‌گوید.

هم چنین به جاست که به آثار منثور عبید زاکانی که در این قرن نگارش یافته نیز اشاره‌ای
 داشته باشیم، چرا که یکی از بهترین منابع ادبی برای پی بردن به چگونگی اوضاع این عهد، آثار
 اوست. وی سعی کرده است در قالب طنز و مطایبه، شدیدترین انتقادهای اجتماعی خود را بیان کند.
 مثلاً زمانی که می‌خواهد از حصول مالیات‌های سنگین توسط عمال حکومتی شکایت کند، از این
 مسئله در قالب یک حکایت در رساله دلگشا بدین گونه سخن می‌گوید:

«دهقانی در اصفهان به در خانه خواجه بهاء‌الدین صاحب دیوان رفت، با خواجه سرا گفت: که با

خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است و با تو کاری دارد. با خواجه بگفت. به احضار او اشارت کرد. چون در آمد پرسید که تو خدایی؟ گفت: آری. گفت: چگونه؟ گفت: حال آن که من پیش، دهخدا و خانه خدا بودم، نواب تو ده و باغ و خانه از من به ظلم گرفتند، خدا ماند.»^{۲۰}

به هر حال همان‌طور که تا حدودی نموده شد، ادبیات قرن هشتم سرشار است از انتقاداتی است که شعرا و نویسندگان نسبت به طبقه حاکمه عهد مغول و دست نشانندگان آنها ابراز داشته‌اند.

چگونگی وضع زبان و ادب فارسی در قرن هشتم

در قرن هشتم نفوذ کلمات عربی و ترکی به وفور در زبان فارسی مشاهده می‌شود و زبان فارسی به علت گسترش در سایر مرزها از اختلاط لهجه‌ای نیز برخوردار شده است.

اما در زمینه شعر، اکثر قالب‌ها در این قرن نیز مشاهده می‌شود اما بارزترین قالب ادبی غزل است و از تحولاتی نیز برخوردار می‌باشد؛ بدین گونه که غزل‌های عاشقانه و عارفانه که تا حال از یکدیگر جدا بودند، بر اثر علمی شدن تصوف و راه یافتن اصطلاحات و ترکیبات آن در شعر و همین‌طور به منظور پرهیز از مضامین یکنواخت و تکراری، با یکدیگر آمیخته شده و غزل عارفانه - عاشقانه را به وجود آوردند که این آمیزه جدید از طرفی دارای عواطف و تأثرات غزل عاشقانه و از طرف دیگر حاوی افکار پخته و متعالی عرفانی بود. در این ترکیب جدید، شاعر از الفاظ و ترکیبات رایج در غزل عاشقانه که برای عشق‌های مجازی مورد استفاده قرار می‌گرفت، استفاده می‌کرد و افکار عرفانی و حکیمانه خود را با کمک آنها بیان می‌کرد.

این ممزوج جدید که به راستی غزل فارسی را از یکنواختی‌های بخشید، در اشعار خسرو دهلوی، اوحدی، خواجو، عماد و کامل‌تر از همه در اشعار حافظ مشاهده می‌شود.

علاوه بر غزل، قالب‌های دیگر هم چون قطعه، قصیده، رباعی و هم چنین انواع مختلف ادبی هم چون ساقی‌نامه، اشعار دینی، اشعار مصنوع، ماده تاریخ و مضامین دیگر در این قرن رایج بود.

اما یکی از رایج‌ترین مضامین و انواع ادبی این قرن شعر انتقادی است که به علت اوضاع آشفته این قرن و استیلای مغولان و حکومت‌های غیر صالح و مفساد اجتماعی از ظهور و بروز خاصی برخوردار است.

تأثیرات اوضاع زمانه بر شعر حافظ

۱. از آن جایی که عصر حافظ با حوادث و مصایب متعدد همراه است، تأثیر این فضای سنگین و

غمگین بیش از همه بر موسیقی شعر حافظ به خصوص موسیقی بیرونی آن، مشهود است. یکی از پیامدهای این امر، انتخاب وزن‌های سنگین، ملایم و غم‌انگیز هم چون بحر مجتث مخبون (مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن) است. این وزن که در قرن هشتم و به خصوص به وسیله حافظ زیاد مورد استفاده قرار گرفته است، در قرون قبل مورد استفاده چندانی نداشته، از وزن‌های ضربی و شاد در غزل استفاده می‌کردند.

با نگرشی بر شعر فارسی درمی‌یابیم که تا قبل از حافظ در مجموع غزلیات سروده شده به وسیله شاعران برجسته‌ای هم چون سنایی، عطار، خاقانی، مولانا و عراقی، وزن عروضی فوق یا وجود ندارد (از جمله در غزلیات مولانا) یا درصد کمی را به خود اختصاص می‌دهد، در حالی که در مجموع غزلیات حافظ این وزن بر ۲۰ تا ۲۳ درصد از اشعار حافظ حاکم است و نسبت به سایر اوزان بیشترین حجم از غزلیات را در خود جای داده است که از جمله آنها می‌توان به غزل‌هایی با مطلع‌های زیر اشاره کرد:

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت به قصد جان من زار ناتوان انداخت

خیال روی تو در هر طریق همزه ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست صلاهی سرخوشی ای صوفیان باده‌پرست

یکی دیگر از وزن‌های غم‌انگیز موجود در دیوان حافظ که آن هم بازتابی از اوضاع عصر است، بحر مضارع اخرب مکفوف (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلتن) است که آن هم حدود ۱۴/۵ درصد از غزلیات حافظ را به خود اختصاص داده است و بعد از بحر مجتث در مرتبه دوم قرار دارد. این وزن نیز در غزلیات شعرای پیشین از رواج چندانی برخوردار نبوده است و به نظر می‌رسد که استفاده حافظ از آن بیشتر معلول فضای غمگنانه زمان باشد.

از جمله غزلیات متعدد حافظ که در این بحر سروده شده می‌توان به غزلیات زیر اشاره کرد:

دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم

صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

۲. دومین تأثیری که اوضاع زمانه بر شعر حافظ داشته، حضور چمشگیر صنعت ایهام در شعر

اوست.

همان طور که می‌دانیم ایهام در لغت به معنی «به گمان و وهم افکندن» است و در اصطلاح بدیع

آن است که لفظی بیاورند که دارای دو معنی نزدیک و دور از ذهن باشد و آن را طوری به کار ببرند

که شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل شود.^{۲۱}

این صنعت شعری از جمله صنایعی است که پیدایش آن بدون شک معلول حوادث اجتماعی

است، بدین شکل که شاعر برای فرار از وضع آشفته موجود به شعر درونگرا روی می‌آورد و بدون

شک یکی از عناصر شعر درونگرا و ذهنی ایهام است. دکتر اسلامی ندوشن دربارهٔ رواج این صنعت

در شعر این دوره می‌گوید: «در جامعه‌های بسته که از بام تا شام می‌بایست مواظب زبان خود بود و

سه دموکلس حکومت، تشریح و عوام لاینقطع بر فراز سر هر صاحب اندیشه آویخته بودند، توسل به

ایهام و مجاز و کنایه جزء لوازم سخنگویی به شمار می‌رفته. از سوی دیگر، دو رنگی ارباب حل و

عقد - چه دینی و چه دنیایی - دوگانگی شخصیت مردم ایران، تظاهر و تزویر، میدان وسیعی را بر

این صنعت در برابر شاعر گشوده می‌داشته».^{۲۲}

این یک حقیقت است که گاه بسترهای اجتماعی باعث رونق یک نوع ادبی و حتی یک صنعت

می‌شود و در مورد ایهام گزافه نگفته‌ایم اگر بگوییم که شرایط سیاسی - اجتماعی این عهد از جمله

استبداد مذهبی امیر مبارزالدین و سخت‌گیری‌های متعصبانه حکام وقت به رواج او سرعت بخشیده

است.^{۲۳}

در اشعار حافظ این صنعت از پیچیدگی و تکامل هنری خاصی برخوردار است که این امر از یک

طرف ناشی از محدودیت‌های اجتماعی است و از طرف دیگر برخاسته از الهامی است که او در

شیوهٔ هنری خود از قرآن گرفته است، زیرا ایهام یکی از صنایعی است که در قرآن زیاد به کار رفته

است.

از نمونه‌های زیبایی صنعت ایهام در شعر حافظ می‌توان به ابیات زیر اشاره کرد:

حکایت لب شیرین کلام فرهاد است
 شکنج طره لیلی مقام مجنون است
 (دیوان حافظ، ص ۳۷)

غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
 هزار قطره بیبارد چو درد دل شمرم
 (دیوان حافظ، ص ۲۲۱)

۳. تأثیر زمانه بر موضوعات شعر حافظ:

شعر حافظ موضوعات متعددی هم چون عشق، طبیعت، اخلاق، مذهب، فلسفه و فراق را در خود جای داده است، اما از میان موضوعات مختلف دو موضوع است که بدون شک بازتابی از اوضاع زمان است، یکی از آنها «بثالشکوی یا گلایه» و دیگر «دم غنیمت شمردن و بی‌اعتباری دنیا» است. طبیعی است که گلایه و شکواییه از زمانه، هنگامی در شعر شاعر حضور می‌یابد که جامعه از عدم ثبات و نظم و رفاه برخوردار باشد و گرنه در شعر شاعری هم چون فرخی که در عصری مرفه به سر می‌برد و زمانه به کام اوست، نمی‌توان این نوع و موضوع ادبی را مشاهده کرد. در قرن هشتم به سبب آشفتگی و نابسامانی عهد و فسادهای موجود در جامعه و عدم توجه به فضل و دانش و هنر، شکواییه به خصوص در شعر حافظ از جمله مضامین رایج شد. اوضاع نامساعد قرن هشتم که روح هر انسانی را آزرده می‌کرد، امری نبود که روح لطیف و حساس حافظ را نیازارد و حافظ نیز هم چون سایر مردم زمانه اش لب به شکواییه گشود و این شکایات که برخاسته از حساسیت شاعر نسبت به اوضاع عصر است، یکی از زیباترین و عاطفی‌ترین اشعار موجود در دیوان حافظ است.

حافظ در غزلی با مطلع:

دو یار زیرک و از باده کهن دو منی
 فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
 می‌گوید:

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن
 در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
 بسین در آینه جام نقش بندی غیب
 که کس به یاد ندارد چنین عجب ز منی
 از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
 عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
 (دیوان حافظ، ص ۳۲۰)

بر سر آنم که گر ز دست برآید	دست به کاری زخم که غصه سرآید
خلوت دل نیست جای صحبت اضداد	دیو چو بیرون رود، فرشته درآید
صحبت حکام، ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید جوی بو که برآید...
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و شاخ گل به برآید

(دیوان حافظ، ص ۱۵۴)

از دیگر مضامینی که حافظ به آن پرداخته، «بی‌اعتباری دنیا و دم‌غنیمت شمردن» است که این مضامین نیز معلول تغییر پیوسته حکومت‌ها و بی‌ثباتی وضع سلاطین و حکام است.

در مقطع زمانی قرن هشتم که حکومت هرچند روز به یک نفر واگذار می‌شد و پسر بر سر کسب قدرت به پدر خیانت می‌کرد، اما خود نیز دیر نمی‌پایید، حکومت‌های بزرگ کم‌کم به حکومت‌های محلی مبدل شدند و سپس مضمحل گردیدند و سپس حمله تیمور و حوادث فجیع پس از آن رخ می‌داد، آن چه بیش از همه به ذهن جویا و پویای شاعر متبادر می‌شد، بی‌اعتبار بودن دنیا و استفاده از فرصت‌هاست و در اثر این حوادث جاری است که این دو مضمون در شعر حافظ پدیدار می‌شوند. از نمونه‌های جالب این گونه شعر می‌توان به ابیات زیر پیرامون بی‌اعتباری دنیا اشاره کرد:

بیا که قصر امل سخت بسست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

(دیوان حافظ، ص ۲۵)

و یا غزلی به مطلع:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

که در آن می‌گوید:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدم آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود

(دیوان حافظ، ص ۱۳۸)

و یا درباره دم‌غنیمت شمردن می‌گوید:

در عیش نقد کوش که چون آب‌خور نماند آدم بهشت روضه دارالسلام را

(دیوان حافظ، ص ۵)

پنج روزی که در این مرحله مهلت داری خوش‌بیسای زمانی که زمان این همه نیست

(دیوان حافظ، ص ۱۱۴)

پی‌نوشت:

۱. تاریخ مغول، اقبال آشتیانی، ص ۳۰۷.
۲. تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۳ بخش ۱، ص ۱۹.
۳. تاریخ مفصل ایران، اقبال آشتیانی، صص ۵۵۷ - ۵۵۵.
۴. تاریخ مغول، اقبال، ص ۳۶۵.
۵. تاریخ عصر حافظ، غنی، قاسم، زوار، پنجم، ۱۳۶۹، صص ۶۸ - ۶۱.
۶. تاریخ مفصل ایران، اقبال آشتیانی، ص ۵۵۲.
۷. تاریخ فتوحات مغول، ساندرز، صص ۷۷ - ۷۵.
۸. تاریخ ادبیات ایران، صفا، ج ۳ بخش ۱، ص ۳۸ و تاریخ مفصل ایران، اقبال آشتیانی، صص ۶۲۸ - ۶۲۶.
۹. تاریخ و صاف‌الحضرة، صص ۳۶۳ - ۳۶۲.
۱۰. همان.
۱۱. در کتاب تاریخ فتوحات مغول نوشته ساندرز صفحات ۵۸ - ۵۶ بحث جالبی راجع به اعتقادات خرافی مغولان که در بسیاری از موارد مبنای تصمیم‌گیری‌های آنها نیز بوده، آمده است.
۱۲. مقدمه‌ای بر تصوف، صفا. صص ۵۲ - ۵۰.
۱۳. دیوان خواجوی کرمانی، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، بارانی و محمودی، ۱۳۳۶. ص ۱۶۱.
۱۴. همان، ص ۱۶۵.
۱۵. دیوان حافظ، قزوینی و غنی، محمد، هفتم پاییز ۱۳۷۰. ص ۳۲۰.
۱۶. همان، ص ۳۲۰.
۱۷. همان، ص ۱۵۴.
۱۸. همان.
۱۹. کلیات اوحدی مراغه‌ای، سعید نفیسی، امیرکبیر. ۱۳۴۰. ص ۳۲.
۲۰. کلیات عبید زاکانی، به اهتمام پرویز اتابکی، زوار، تهران، خرداد ۱۳۳۶، ص ۲۰۳.
۲۱. فنون بلاغت و صناعات ادبی، همایی، ص ۱۵۴.
۲۲. ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، اسلامی ندوشن، صص ۳۹ - ۳۸.